

# حکومت متعهد به اجرای قانون است نه اجرای احکام شرع

عباس آخوندی در گفت‌وگو با « اعتماد »  
از ضرورت احتراز حکومت از تعهد به  
اجرای احکام شرع و نقش حوزه در این  
زمینه می‌گوید

## اجرای قانون یا حکم شرع؟

مهدی بیگ اوغلی | مخاطب رخدادهای اخیر چه  
نهاد یا ساختاری است؟ آیا مخاطب مطالبات  
مردم دولت است یا مجلس؟ آیا مردم نظام  
حکمرانی را مخاطب قرار داده‌اند؟ یا اینکه  
مساله از این هم فراتر است و به حوزه دین و  
تصمیم‌سازی‌های کلان‌تر باز می‌گردد؟ این پرسش  
و پرسش‌هایی از این دست این روزها که  
اعتراضات اخیر آرام آرام پنجاهمین روز خود  
را نیز پشت سر می‌گذارد، بیشتر از هر زمان  
دیگری مطرح شده‌اند. تحلیلگران اما معتقدند  
برای پاسخ به این پرسش‌ها و عبور از چالش  
پیش روی کشور، ابتدا باید درک درستی از  
رخدادها داشته باشند تا پس از آن بتوانند  
برای حل مسائل راهکار ارائه کنند. تصوراتی

از این دست که ریشه مشکل به دخالت‌های خارجی باز می‌گردد یا اکثریت معترضان را گروهی اغتشاشگر تشکیل می‌دهد، نه تنها کمکی به حل معادلات نمی‌کنند، بلکه باعث ناسور شدن زخمی می‌شود که شاید در آغاز با برخی راهبردهای منطقی میشد بر آن مرهم مناسب نهاد. عباس آخوندی فعال سیاسی اعتدال‌گرا، مدرس دانشگاه و مدیر ارشد اجرایی ایرانی که هم‌اکنون به عنوان استادیار دانشکده مطالعات جهان دانشگاه تهران فعالیت می‌کند از منظر تازه‌ای به رخدادهای اخیر ورود می‌کند. او با اشاره به اینکه مخاطب اصلی رخدادهای اخیر دو نهاد حکومت و دین هستند، معتقد است که همین دو نهاد هستند که می‌توانند با تحلیل درست شرایط، کشور را به سمت صلحی فراگیر هدایت کنند. این سکه از منظر آخوندی اما روی دیگری دارد، او معتقد است، عدم توجه به این تغییرات ساختاری و نهادی باعث می‌شود تا کشور با مشکلات جدی‌تری مواجه شود. آخوندی با بازخوانی دوران ابتدایی انقلاب در زمان تصویب قانون اساسی، دیدگاه امام(ره) و طرح مساله در اولویت قرار داشتن «قانون» یا «شرع» برای ایجاد نظام تصمیم‌سازی از میثاقی سخن می‌گوید که میان امام (ره) و مردم منعقد است؛ میثاقی که مبتنی بر آن اعلام می‌شود، قانون باید محور تصمیم‌سازی‌های

کلان کشور قرار بگیرد. ضمن اینکه این قوانین نباید مغایرتی با موازین اسلام داشته باشد. گزاره‌ای که به نوعی دیگر در قانون مشروطه نیز مطرح می‌شود و نظام مشروطه حول محور آن شکل می‌گیرد. آخوندی راه‌حل عبور از مشکلات فعلی که از منظر او نهادی و ساختاری هستند را بازگشت به حاکمیت قانون می‌داند؛ گزاره‌ای که در برخی برهه‌ها بنا به دلایل گوناگون مورد بی‌توجهی قرار گرفته است. به گونه‌ای که دامنه ارزیابی صلاحیت‌ها حتی به فعالیت‌های صنفی، حزبی و کاری نیز سرایت کرده است. «اعتماد» در مسیر ارزیابی‌های تحلیلی‌اش این بار هم گپ و گفتی را با عباس آخوندی در خصوص گزاره‌هایی به غایت مهم ترتیب داده تا پاسخی برای پرسش‌های مهم طرح‌شده در زیر پوست جامعه بیابد. این پرونده اما همچنان باز خواهد ماند تا عالمان علوم اسلامی، حقوقدانان، تحلیلگران و اصحاب ارجمند حوزه نیز به این بحث بپیوندند تا راهی به سمت باز کردن گره‌ها گشوده شود و درکی علمی از تحولات حاصل آید.

28مهرماه بود که یادداشتی از عباس آخوندی در روزنامه اطلاعات با عنوان حوزه در بزنگاه تاریخی منتشر شد، یادداشتی که در آن تلاش شده بود با نگاهی تحلیلی به رخداد‌های اخیر، چرایی بروز بحران اخیر از منظر تاریخی و نهادی بررسی شود. آخوندی در این یادداشت با انتقاد از برخی تحلیل‌ها که تلاش دارند موضوع رخداد‌های اخیر را به گزاره‌های اقتصادی یا فساد و... تقلیل دهند به این نکته اشاره می‌کند که در رخداد‌های اخیر موضوعاتی به مراتب ساختاری‌تر و ریشه‌ای‌تر وجود دارد که باید به آنها پرداخته شود. آخوندی معتقد است

تغییرات در پوشش، رفتار، ارتباطات فردی و جمعی نسل جدید و... بیانگر تحول در نظام ارزشی، نظام معرفتی و نگاه جوانان به پیرامون خود است؛ تحولاتی که باید به سوی نظام حکمرانی به رسمیت شناخته شده و درک شود. با توجه به اهمیت موضوعات مطرح شده، گروه سیاسی «اعتماد» در جریان گپ و گفت با عباس آخوندی تلاش کرد تا گزاره‌های مطرح شده در این یادداشت را در قالب ارزیابی‌های عمیق‌تر مورد بررسی قرار دهد. گفتنی است، «اعتماد» به دنبال آن است که این پرونده را با مشارکت سایر اساتید، فعالان سیاسی، تحلیلگران و عالمان علوم دینی ادامه دهد تا در نهایت تصویری شفاف از بایدها و نبایدهای حوزه حکمرانی از یک طرف و ضرورت‌های مواجهه با نسل‌های جدید از سوی دیگر ارائه شود

---

شما در یادداشتی در تشریح رخدادهای اخیر پس از مرگ مهسا امینی ضمن اینکه به تاثیر گزاره‌های اجتماعی، فرهنگی و اجتماعی در بروز رخدادهای اشاره کرده‌اید، اما در عین حال می‌گویید که مجموعه این عوامل را نمی‌شود خارج از نظام ارزشی و انگاره حکومت دینی تحلیل و تفسیر کرد، لذا هم نظام حکمرانی (و نه دولت را) و هم مرجعیت و حوزه دینی را مخاطب اعتراضات برشمرده‌اید. کمی بیشتر این بحث را باز می‌کنید؟

درست است. از نظر من رخدادهای اعتراضی اخیر دو مخاطب بسیار مستقیم دارد؛ یکی «حکومت» است که معترضان نسبت به کیفیت حکمرانی آن اعتراض دارند و باید حکومت پاسخگو باشد. مخاطب بعدی مرجعیت و حوزه دینی است. چون حکومت می‌گوید ما موظف به اجرای احکام شرع هستیم و اتفاق تاسف‌آور مرگ شادروان مهسا امینی نیز در حین اجرای فریضه امر به معروف و نهی از منکر رخ داد. حال، دست‌کم گروهی از معترضان نسبت به اجبار در پوشش حجاب معترضند. بنابراین حوزه دین باید موضعش را در ارتباط با اعمال زور در اجرای احکام شرع روشن کند. فراتر آنکه جمهوری اسلامی دو مبنای مشروعیت دارد، یک جمهور که حکومت باید متکی بر آرای عمومی و اراده ملت باشد و دیگری اسلامیت. اگر بخواهیم نهادی به ماجرا ورود کنیم، وقتی بحث اسلامیت مطرح می‌شود ما با نهاد دین مواجه هستیم. نهادی که مفهوم اسلامیت حکومت را صورت‌بندی کرده و به آن رسمیت داده است. بنابراین دو نهاد، مخاطب معترضان شناخته می‌شوند. یکی «حکومت» که نهاد رسمی است و دیگری «مرجعیت و حوزه دینی». اگر بپذیریم آنکه در کلیت نظام که به جمهوری اسلامی از حیث اسلامیت مشروعیت می‌بخشد و آنکه در

جزو که مساله اجرائي يك حكم شرعي است درگير مساله است، حوزه ديني مي‌باشد. آنچه فعلا در اعتراضات برجسته است، مساله حجاب و نحوه حضور زنان در جامعه است. لذا مساله به‌طور مستقيم با اجرائي يك حكم شرعي بنا به فتواي اكثريت مراجع گره خورده است. لذا نهاد مرجعيت و حوزه ديني مخاطب جامعه است و به گمان من نمي‌تواند در اين ارتباط سكوت كند. سكوت حوزه، تنها بر پيچيدگي شرايط كمك مي‌كند و موجب رودررو ايستادن مردم با يكديگر مي‌شود. با اين وصف حال بايد ببينيم مرجعيت و حوزه ديني تا چه اندازه تحولات را آنچنان كه هست، واقعي مي‌بيند. آيا حوزه ديني دريافت درستي از تحولات جامعه دارد؟ اين سوال مهم من است. تصور من اين است كه وقتي به مواضع رسمي متوليان رسمي نهاد دين نگاه مي‌كنيم، نوعي تقليل در آن مشاهده مي‌شود. تقليل اعتراضات به نارضايتي‌هاي معيشتي يا گاهي انتساب آن به مداخلات خارجي. ممكن است براي هر دوي اين گزاره‌ها نيز شواهد يافت شود و در موقعيت‌هاي نيز درست باشند. ولي پرسش اين است كه آيا واقعا مي‌توان با اين دو عامل كل اعتراضات را صورت‌بندي كرد؟ اين طبيعي است كه وقتي در جامعه اعتراضاتي صورت مي‌گيرد، نمي‌توان گفت كه نيروهاي خارجي از اين فرصت سوءاستفاده نكرده و به موضوع ورود نمي‌كنند. ممكن است بتوان براي اين مداخلات هم نمونه‌هايي را پيدا كرد، اما اينكه گفته شود تمام آنچه رخ داده، برآمده از مداخلات خارجي است و موضوع تا اين اندازه تقليل داده شود، نوعي خودفريبي است. اگر در جامعه زمينه‌اي وجود نداشته باشد، مداخلات خارجي هم تاثيري نخواهند داشت. از سوي ديگر اينكه موضوع كاملا به بحث اقتصاد، تقليل داده شود با نشانه‌هاي هويدا شده در جامعه همخوان نيست، چرا كه در اعتراضات شعار اقتصادي سر داده نمي‌شود. شعار محوري؛ زن، زندگي، آزادي است. اين سه واژه ناظر بر تغيير در سبك زندگي ايرانيان و فهم آنان از منزلت و موقعيت اجتماعي زنان و فراتر، هويت اجتماعي تمام شهروندان با باورهاي متفاوت از قرائت رسمي حكومت در جامعه و آزادي انتخاب به عنوان يك حق طبيعي و شهروندي از سوي آنان است. بنا بر اين بايد فهم درست‌تري از آنچه در جامعه در حال رخ دادن است، داشته باشيم.

موضوع عدم پذيرش سبك زندگي نسل‌هاي جديد هم از جمله موارد است كه در اين رخدادها بسيار مطرح شده است. در تاريخ معاصر ايران چهره‌هايي وجود داشته‌اند كه تلاش کرده‌اند بين زندگي مدرن و پيامدرن و انگاره‌هاي ديني همزيستي ايجاد كنند. از سيد جمال الدين اسد آبادي گرفته تا عالمان اثرگذار مشروطه مثل مرحوم ناييني و شهيد مطهري و آيت‌الله طالقاني و حتي آيت‌الله هاشميرفسنجاني و... اين تلاش‌ها را صورت داده‌اند. در جامعه چه اتفاقي رخ داده كه اين نوع

قرائت‌های به‌روزتر در حوزه سبک زندگی جای خود را به قرائت‌های تندتر داده است؟

دو بحث وجود دارد، وقتی من می‌گویم ریشه اعتراضات به رسمیت نشناختن سبک زندگی مردمان است به این دلیل است که يك تحول ساختاری و نهادی در کل جامعه رخ داده است. این محدود به نسل جدید نمی‌شود. من معتقدم باید رفت و به ریشه‌ها پرداخت چرا که می‌بینم رخدادهای شگرفی در جامعه شکل گرفته است. تمام مشکل در ندیدن این تغییرات و به رسمیت نشناختن آن است. این تغییرات از نحوه زندگی فردی، تا زندگی خانوادگی و زندگی اجتماعی ما را در برمی‌گیرد. درست که روبرو شدن با این تغییرات برای گروه زیادی از اشخاص بسیار دهشتناک است لذا راحت‌ترین کار، انکار آن است. لیکن واقعیت این است که انکار این تغییرات دردی را درمان نمی‌کند و تنها گرهی بر گره‌های اجتماعی می‌افزاید. به نهاد خانواده نگاه کنید. اگر پدر، مادر و فرزندان ارکان تشکیل‌دهنده این نهاد باشند. در حال حاضر، آیا نسبت و رابطه حرفش‌نوی پسران و دختران از پدر یا کیفیت رابطه با مادر و همچنین تبعیت مادر از پدر همانند 30 سال پیش است؟ آیا پدر همان اقتدار پیشین و موقعیت مردسالاری پیشین را دارد؟ در همین اعتراضات اخیر، در عمل پدران و به‌ویژه مادران نه تنها امکان کنترل فرزندان خود را ندارند که چاره‌ای جز همراهی با آنان ندارند. منابع اطلاعاتی فرزندان و میزان دسترسی آنان به فضای مجازی و شبکه‌های ارتباطی مختلف بسیار بیشتر از آن است که پدران و مادران بتوانند آنان را کنترل کنند. به این موضوع اختلاف سطح تحصیلات و نحوه اقتصاد خانوار و منابع درآمدی اعضا را نیز اضافه کنید. همه این تغییرات به نحوی تحول به سمت فردگرایی و گاهی فردگرایی غیرمسوولانه را گواهی می‌دهند. بنابراین کیفیت نهاد خانواده در وضعیت حاضر بیشتر يك اشتراك لفظی با نهاد خانواده سنتی دارد. این تغییر حتی در سنتی‌ترین خانواده‌های ایران نیز مشاهده می‌شود. هرچند بسیاری تمایل به دیدن آن را ندارند. همین تغییر را می‌توان در تغییر ساختار اجتماعی و نهادهای فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی جامعه نیز دید. به توسعه شهرنشینی شتابان نگاه کنید. در 60 سال گذشته قدر مطلق شهرنشینی ایران 11 برابر شده است. بنابراین شما نمی‌توانید با قواعد قبلی که زندگی جوامع روستایی را کنترل می‌کردید، زندگی مدرن در عصر فناوری ارتباطات را کنترل کنید. بحث من این است که آیا متولیان نهاد دین و نهاد حکومت فهم درستی از این تحولات دارند؟ یا آنکه تصورشان این است که اتفاق بزرگی رخ نداده، همیشه عده‌ای نسبت به تقیدات دینی، اگر چه داشته‌اند و اکنون نیز همانند گذشته است و افزون بر آن، به دلیل

سختی معیشت و ماهیت حکومت که دینی است آن را متوجه نهاد دین می‌کنند. جان‌مایه بحث من این است که اگر فهم روشنی از تغییر سبک زندگی مردم در حوزه دینی و نهاد حکومت وجود نداشته باشد، همه تدابیر امنیتی، توجیهی و مقابله‌ای تبدیل به ضد خود می‌شود و نتیجه معکوس می‌دهد. اما اگر قبول کنند که یک تحول ساختاری و نهادی رخ داده، متوجه می‌شوند که پای یک تحول تاریخی در میان است. در واقع نمی‌توانیم تحول را با خودمان سازگار کنیم، بلکه باید خودمان را با این تحولات سازگار کنیم. این نکته کلیدی و بنیادین است که باید به آن توجه شود. راه مدیریت تعارض اجتماعی موجود، پذیرش وجود تعارض و هویت متفاوت متعارضان و نه انکار آنان است. صلح اجتماعی از مجرای قبول و به رسمیت شناختن اعتراضات و مدیریت تعارض بر مبنای قانون است. شما در سوالتان اشاره کردید که برخی بزرگان وجود داشته‌اند که تلاش می‌کردند این سازگاری را بین دنیای مدرنیته و آموزه‌های دینی ایجاد کنند. این سازگاری یعنی چه؟ وقتی شما وارد دنیای مدرن می‌شوید، یک حکومت قانونی وجود دارد که همه افرادی که ذیل آن حکومت زندگی می‌کنند شهروند هستند و برابر. شما با یک جامعه‌ای روبرو هستید که همه اعضای آن «برابر حقوق» هستند. یعنی اصلی‌ترین نکته برای این سازگاری حاکمیت «قانون» است. به محض اینکه حکومت قانون را به حاکمیت احکام شرع تبدیل کردید، موجبات «اعمال تبعیض بین مومنان و غیرمومنان» فراهم و تعارض اجتماعی آغاز می‌شود. همه حرف این است که آیا جمهوری اسلامی ایران بر اساس قانون اساسی باید مجری احکام شرع باشد و به «تبعیض» رسمیت ببخشد یا مجری قانون باشد و «عدالت» میان شهروندان را مبنا قرار دهد؟ این همان سوال بنیادین است که هم مرجعیت و حوزه دین باید به آن پاسخ دهد و هم حکومت. اگر بگویند احکام شرع اولویت است، بلافاصله با این چالش مواجه خواهند شد که این برخلاف «اخلاق» و رعایت اصل عدالت انسانی است و همچنین برخلاف تعهد حکومت به قانون اساسی است (درباره آن بحث می‌کنیم). در مرحله بعدی این پرسش مطرح می‌شود که آیا برای اجرای احکام شرع، می‌توان به زور متوسل شد؟ این دو پرسش بنیادین است که هنوز حکومت و مرجعیت دینی به آنها پاسخ نداده‌اند. در سال‌های ابتدایی انقلاب هم این ابهام شکل گرفته بود، اما اعلام شد که می‌توان همزیستی میان شرع و قانون به وجود آورد. شما به عنوان یکی از مدیران کشور و با گذشت بیش از 43 سال از عمر جمهوری اسلامی، فکر می‌کنید این همزیستی شکل گرفته یا اساساً می‌توان این همزیستی را شکل داد؟

اول باید بپذیریم که شرع و قانون دو تاست. یکی نیست. منشأ، ماهیت، هویت و نظام تنفیذ و اجرای احکام شرعی با قانون کاملاً متفاوت است.

ممکن است در جایی حکم قانونی کاملاً با حکم شرعی مطابقت داشته باشد، لیکن حتی در این مورد نیز ما با دو پدیده متفاوت مواجهیم، با یک پدیده روبرو نیستیم. این نکته بسیار مهمی است که در قانون اساسی نیز بدان به خوبی توجه شده است. حال برگردیم به مباحثی که در فرآیند تدوین و تصویب قانون اساسی انجام شد. رجوع به آنها کلیدی برای رسیدن به پاسخ به این پرسش مهم است. در جریان حوادث انقلاب سال 57 چه قبل از پیروزی و چه بعد از آن، مباحثی مطرح شد که در ابتدا کمی با ابهام همراه بود. از امام (ره) نقل قولی وجود دارد که به خبرنگار خارجی در پاریس گفتند: «ما خواستار جمهوری اسلامی هستیم، جمهوری فرم و شکل حکومت را تشکیل می‌دهد و اسلامی یعنی محتوای آن فرم که قوانین الهی است». قوانین الهی یک مفهوم سربسته بود. آیا منظور احکام شرعی بود؟ موازین اسلامی بود؟ ارزش‌های اخلاقی بود؟ منظور چه بود؟ ولی مرحوم امام قبل از تصویب قانون اساسی، در فرصت‌های بعدی تمایل خودشان را به اجرای «احکام شرع» بیشتر نشان دادند. از جمله ایشان در 16 اسفندماه 1357 یعنی 24 روز پس از پیروزی انقلاب در یک سخنرانی در جمع طلاب قم اعلام کردند: «زنان اسلامی باید با حجاب اسلامی بیرون بیایند». پس از این ماجرا مخالفت‌هایی صورت می‌گیرد و منجر به ورود آیت‌الله طالقانی می‌شود و بعد آن داستان به نحوی جمع می‌شود، اما حجاب الزامی نمی‌شود. ولی به هر روی، مرحوم امام (ره) اراده‌شان را بر اجرای احکام شرع رسماً ابراز می‌کنند. از این مهم‌تر پیام ایشان به جلسه افتتاحیه خبرگان تدوین قانون اساسی. در آن پیام، امام دوباره بر ضرورت اجرای احکام اسلام و مبنا بودن فقه تأکید می‌کنند. از جمله در بند 2 این پیام می‌فرمایند که «با توجه به مراتب فوق، قانون اساسی و سایر قوانین در این جمهوری باید... صد درصد براساس اسلام باشد. و اگر یک ماده هم برخلاف احکام اسلام باشد، تخلف... از جمهوری و آرا اکثریت قریب به اتفاق ملت است. براین اساس، هر رای یا طرحی که... از طرف یک یا چند نماینده به مجلس داده شود که مخالف اسلام باشد، مردود و... مخالف مسیر ملت و جمهوری اسلامی است و اصولاً نمایندگانی که بر این اساس... انتخاب شده باشند وکالت آنان محدود به حدود جمهوری اسلامی است و اظهار نظر و... رسیدگی به پیشنهادهای مخالف اسلام یا مخالف نظام جمهوری خروج از حدود وکالت آنهاست...» و در بند 3 آن تصریح می‌کنند که «تشخیص مخالفت و موافقت با احکام اسلام منحصر در «صلاحیت فقهای عظام»... است که الحمدلله گروهی از آنان در مجلس وجود دارند. و چون این یک امر تخصصی... است، دخالت وکلای محترم دیگر در این اجتهاد و تشخیص احکام شرعی از کتاب و... سنت دخالت در تخصص دیگران بدون داشتن صلاحیت و تخصص



لازم است. البته در بین نمایندگان، افراد فاضل و لایقی هستند که در رشته‌های حقوقی، اداری و سیاسی تخصص دارند و صاحب‌نظرند که از تخصصشان در همین جهات قوانین استفاده می‌شود و در صورت اختلاف متخصصان، نظر اکثریت متخصصان معتبر است» و نهایتاً در بند 4 تصریح می‌کنند که «... از گفته‌ها و نوشته‌های بعضی از جناح‌ها به دست می‌آید افرادی که صلاحیت و تشخیص احکام و معارف اسلامی را ندارند، تحت‌تأثیر مکتب‌های انحرافی، آیات قرآن کریم و متون احادیث را به میل خود تفسیر کرده و با آن مکتب‌ها تطبیق می‌نمایند و توجه و نظر ندارند که مدارک «فقه اسلامی» بر اساسی مبتنی است که محتاج به درس و بحث و تحقیق طولانی است و با آن استدلال‌های مضحک و سطحی و بدون توجه به ادله معارض و بررسی همه‌جانبه معارف بلند پایه و عمیق اسلامی را نمی‌توان به دست آورد و من انتظار دارم محیط مجلس خبرگان از چنین رویه‌ای به دور باشد».

بنابراین مرحوم امام (ره) هرچند در مصاحبه‌هایی که در فرانسه هم داشتند نسبت به اجرای قوانین الهی، یا قوانین اسلام و مطابقت قانون اساسی با قانون اسلام بیاناتی داشتند، دست‌کم پس از پیروزی انقلاب و پیش از تصویب قانون اساسی به صراحت اراده‌شان را در جهت «اجرای احکام شرعی» و مبنا قرار دادن «فقه» بیان می‌کنند و در این ارتباط موضوعی را در ابهام نمی‌گذارند. البته بقیه رهبران انقلاب، مثل مرحوم طالقانی یا شهید مطهری، بیشتر اصرار به اجرای قانون دارند و نسبت به اجرای شرع تأکید مستقیمی ندارند. به هر روی، تعهد به اجرای احکام شرع یا قانون موضوعی است که در فرآیند بررسی قانون اساسی در مجلس خبرگان به تفصیل مورد بحث قرار می‌گیرد. این بحث مشخصاً زمانی که اصل 22 قانون اساسی در دستور قرار می‌گیرد به آن پرداخته می‌شود. این اصل می‌گوید که «حیثیت، جان، مال، حقوق، مسکن و شغل اشخاص از تعرض مصون است مگر در مواردی که قانون تجویز کند». در اینجا بحث مفصلی میان خبرگان درباره اینکه مگر مواردی که «شرع» تجویز می‌کند یا «قانون»، صورت می‌گیرد؟ آقای مکارم شیرازی می‌گویند که شرع و قانون دو تاست و چون احکام شرعی اختلافی است، باید نوشته شود قانون تا همه چیز صریح و روشن باشد و در مقام اجرا ابهامی وجود نداشته باشد. مرحوم دکتر باهنر هم در قامت مخبر کمیسیون مرتبط تأکید دارند که نوشته شود، «مگر به حکم قانون». اتفاقاً آیت‌الله خامنه‌ای هم در همین جلسه خبرگان حضور داشته‌اند و ایشان هم از گزاره «مگر به حکم قانون» دفاع می‌کنند. افرادی که تمایل به اطلاعات بیشتر در این باره دارند می‌توانند به مشروح مذاکرات مجلس خبرگان قانون اساسی مراجعه کنند. در پایان مذاکرات مرحوم شهید بهشتی رای‌گیری می‌کنند، گزاره «مگر به حکم شرع» آرای

بسیار معدوی کسب می‌کند. بعد در خصوص «مگر به حکم قانون» رای‌گیری می‌کنند و این گزاره رای‌ی قریب به اجماع کلی می‌آورد. این نکته بسیار مهم و کلیدی است. چرا مهم است؟ زیرا با توجه به اینکه نظر اولیه مرحوم امام (ره) این بوده که حکومت باید مجری احکام شرع باشد. اما با توجه به اینکه موضوع بعدها در مجلس خبرگان بحث شده و این مجلس «مگر به حکم قانون» را تصویب کرده است و مرحوم امام (ره) همین قانون اساسی را به رفراندوم و رای عمومی گذاشته است بدین معنی است که ایشان از نظر اولیه خود عدول کرده و خود را در مقابل مردم متعهد به همین قانون اساسی نموده است. در واقع قانون اساسی پیمانی است که بین مرحوم امام (ره) به عنوان بنیانگذار جمهوری اسلامی با مردم بسته شده است. در این قرارداد حکومت موظف به اعمال قانون است و جمهوری اسلامی بر مبنای حاکمیت قانون عمل کند. این نکته مهمی است که امام (ره) از نظر اولیه خودشان عدول کرده و خود را به اجرای قانون متعهد کرده‌اند. قاعدتا جانشینان ایشان و کل حکومت جمهوری اسلامی، متعهد به همان چیزی است که در قانون اساسی به رفراندوم گذاشته شده است. بنابراین پرسشی که من در ارتباط با شرع یا قانون مطرح می‌کنم، امری بسیار بنیادین است که بنیان نظام حکمروایی و حقوق اساسی ملت را تعیین می‌کند و نمی‌توان به سادگی از کنار آن گذشت.

### چه مسیرهایی در اثر پاسخ‌های متفاوت شکل می‌گیرد؟

اگر پاسخ این باشد که حکومت مجری قانون است، تمام قوانینی که در این مدت تبعیض میان شهروندان را رسمیت بخشیده‌اند و صلاحیت شهروندان را برای فعالیت‌های حرفه‌ای، اجتماعی و فرهنگی یا سیاسی وابسته به ایمان آنان کرده‌اند، بی‌اعتبار می‌شوند. همچنین، اقدامات فراقانونی که تحت عنوان اجرای احکام شرع و به عنوان نمونه ستاد امر به معروف و نهی از منکر یا حتی تعزیرات حکومتی یا ساترا و از این قبیل صورت می‌گیرد، معلوم می‌شود که فاقد مبنای قانونی است و اگر پاسخ این باشد که حکومت باید مجری احکام شرع باشد، همانند بحث‌هایی که برخی افراد در خصوص تعهد جمهوری اسلامی به اجرای احکام شرع می‌کنند، نه تنها مبنای قانون اساسی ندارد که خلاف اخلاق و خلاف عهد و قرارداد اجتماعی است که امام (ره) با مردم منعقد کرده و مردم به آن هیچ تعهد ندارند و خلف عهد به حکم صریح قرآن خلاف است. این نکته مهمی است که من به آن اشاره می‌کنم.

آیا می‌توان گفت آنچه در ابتدای انقلاب اتفاق افتاده در ادامه دچار تغییرات بنیادین (اگر نگوییم استحاله) شده است؟ آیا این تحلیل درستی است؟

قانون اساسی می‌گوید که قوانین ایران، نباید با موازین اسلامی

مغایرت داشته باشد. اتفاقاً بحث «موازین» هم در خبرگان به صورت جدی مطرح می‌شود و در آن مورد هم گفته می‌شود که موازین با احکام شرع متفاوت است. موازین معیارهای کلی و مبناهای استنباط احکام هستند و نه خود احکام. قانون اساسی مقرر داشته که قانون‌های عادی با آنها مغایرت نداشته باشد. این اصلی است که در متمم قانون اساسی مشروطه هم بود. اما اینکه تکتک احکام شرع باید تبدیل به قانون شود، موضوعیت ندارد. همچنین اگر قرار بود جمهوری اسلامی مجری احکام شرع شود، قانون اساسی بلا موضوع است و نیازی به جود آن نیست. فراتر آنکه مجلس شورای اسلامی چه صلاحیتی برای صدور فتوا و تبیین احکام شرع دارد؟ احکام شرع را مراجع استنباط می‌کنند و نه مجلسیان که هیچ صلاحیتی در این ارتباط ندارند. بنابراین مجلس هم بلا موضوع می‌شود. صرف وجود مجلس نشان بر ضرورت حاکمیت قانون است و نه احکام شرع.

**آیا این شفاف‌نشدن‌ها ناشی از فقدان تجربه و ناخواسته بوده یا اینکه به صورت خودخواسته این عدم شفافیت صورت گرفته تا در آینده بهره‌برداري مورد نظر از آن صورت گیرد؟**

ممکن است عده‌ای از آقایان از ابتدا، تلقیشان و تصورشان از جمهوری اسلامی این بوده که باید مجری احکام شرع باشد، بنابراین وقتی این موضوع در قانون اساسی تبدیل شده به این گزاره که جمهوری اسلامی باید مجری قانون باشد، عده‌ای از آقایان به آن اهمیت لازم را نداده‌اند و گفته‌اند که نظر ما از ابتدا احکام شرع بوده و در قانون هم اعلام شده که احکام نباید با اسلام مغایرت داشته باشد، بنابراین مفهوم این حکم این است که باید عین احکام شرع باشد. اما واقعیت آن است که این توجیه با روح قانون اساسی متفاوت است. قانون اساسی دارای يك «روح و پیکره واحد» است. آنچه از قانون اساسی استنباط می‌شود حاکمیت اراده عمومی ملت از مجرای حاکمیت قانون است. بنابراین هرگونه تفسیری که به تکیه بر چند لفظ برخلاف این کلیت تفسیر شود، متن جامعه و اراده عمومی را در نظر نگیرد و موجب ایجاد اختلاف و نزاع در میان مردم شود، اقدامی تشنج‌آفرین است و پذیرفته نیست. فراتر آنکه در فرآیند تفسیر قانون اساسی باید به اصول اخلاقی پایبند بود و از تفسیرهایی که برخلاف روح قانون اساسی موجب رواداری تبعیض میان شهروندان می‌شود باید پرهیز کرد. پس از تصویب قانون اساسی، برخی افراد و جریان‌ها به تکیه برخی اصول تلاش کردند تا یکپارچگی پیکره قانون اساسی را بشکنند. این انحرافی است که صورت گرفته است. در این بحث هم توجه به يك نامه تاریخی راهگشا است. در آذرماه 67، گروهی از نمایندگان مجلس به امام (ره) نامه‌ای می‌نویسند و با توجه به وضع قانون از سوی مجمع تشخیص مصلحت

اطهار نگرانی می‌کنند و می‌نویسند: «... بالجمله، وجود مراکز متعدد و موازی □□ □□ قانونگذاری در کشور به نوبه خود مساله‌ای مشکل‌آفرین و موجب تزلزل نظام سیاسی کشور است. □□ □□ لذا بسیار باعث امتنان خواهد بود که نمایندگان مجلس شورای اسلامی را که به تبعیت از مقام معظم رهبری مفتخر و مباحی‌اند، ارشاد فرمایید» و امام (ره) در پاسخ می‌گویند: «با سلام. مطلبي که نوشته‌اید کاملا درست است. ان شاءالله تصمیم دارم در تمام □□ □□ زمینه‌ها وضع به صورتی درآید که همه طبق قانون اساسی حرکت کنیم. آنچه در این □□ □□ سال‌ها انجام شده است در ارتباط با جنگ بوده است. مصلحت نظام و اسلام اقتضا □□ □□ می‌کرد تا گره‌های کور قانونی سریعاً به نفع مردم و اسلام باز گردد. از تذکرات همه شما □□ □□ سپاسگزارم و برای همه شما دعا می‌کنم».

به نظر می‌رسد در دهه ابتدایی انقلاب، تلاش می‌شود که تصمیمات با اقناع عمومی صورت بگیرد اما در دهه‌های بعدی این روند تغییرات تدریجی باعث می‌شود تا دیگر موضوع رای اکثریت اهمیت خود را از دست بدهد. ظهور چهره‌هایی چون آیت‌الله مصباح در نظریه‌پردازی دیدگاه حکومت دینی اثرگذار است، به گونه‌ای که باعث می‌شود نطفه جبهه پایداری به عنوان گروهی که تلاش می‌کنند ایده حکومت اسلامی را پیش ببرند، شکل می‌گیرد.

هم‌چنان‌که گفتم، گرایش امام (ره) در ابتدا با اجرای احکام و حاکمیت فقه بوده، ولی مهم این است که در فرآیند شکل‌گیری قرارداد اجتماعی که قانون اساسی است، ایشان از نظر اولیه خود تنازل و خود را به قانون متعهد کرده است و امروز نمی‌توان خلف وعده کرد. حتی اگر برخی علما این نظر را داشتند که قانون باید عین احکام شرع باشد، با توجه به آنکه این رویکرد در عمل در قانون اساسی رای نیاورده و به مردم چیز دیگری تعهد شده است، نمی‌توان خلاف آن عمل کرد.

**یعنی شما معتقدید اگر قرار باشد رویکرد تبدیل اجرای قانون به اجرای احکام شرع دنبال شود، دوباره باید در قالب يك همه پرسى نظر مردم اخذ و میثاق دوباره‌ای بسته شود؟**

بر اساس بیان صریح قرآن همه باید به قرارداد خود وفادار باشند. نمی‌شود که قراردادی بسته شود، بعد کار دیگری صورت گیرد. نظر علما هرچه که باشد، محترم است و کسی نمی‌تواند به آن بی‌احترامی کند، اما نهایتاً ملت هست و قراردادی که امضا شده است. امام (ره) از مردم درخواست کردند که مردم به همین قانون اساسی رای دهند و بعد هم اعلام می‌کنند که به رای مردم و تعهدشان به مردم وفادار هستند. واقعیت آن است آنچه به رای گذاشته شده، اجرای قانون است. امروز

کسی نمی‌تواند از قرارداد منعقد شده با مردم عدول کند. آیا حوزه دین می‌تواند از جمهوری اسلامی و حکومت چیزی را بخواهد که فراتر از اختیاراتش است؟ مثلاً حوزه از جمهوری اسلامی بخواهد که همه احکام شرع را پیاده‌سازی کند. امروز که جمهوری اسلامی بر اساس حاکمیت قانون تاسیس شده نه حاکمیت شرع، آیا حوزه می‌تواند یک چنین خواسته‌ای داشته باشد؟ این پرسش من از حوزه دینی است؟ جرقه رخدادهای اعتراضی اخیر آنجایی زده شد که از جمهوری اسلامی چیزی خواسته شده که فراتر از تعهداتش بود. خلاف تعهدات هم یعنی خلاف نص صریح قرآن. بر اساس قرآن افراد باید مطابق عهد خود عمل کنند و نمی‌توانند خلاف عهد خود عمل کنند.

آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی هم بارها با این تعارضات روبه‌رو شدند. ظاهراً ایشان به دنبال این بودند که بدانند، آیا می‌شود به گونه‌ای عمل کرد که تعارضات ساختاری میان شرع و قانون وجود نداشته باشد. بحث فقه پویا در یک چنین شرایطی مطرح شد. البته حتی تا همین اندازه هم طیف‌های اصولگرا، موضوع را برنتابیدند و به آقای هاشمی تاختند. اما آیا از این طریق می‌توان این تعارضات را حل کرد تا شرع و قانون به اندازه‌ای نزدیک شوند که تعارضی میان آنها مشاهده نشود؟

اینجا دو بحث مطرح است. یک بحث، بحث حکومت است و بحث دیگری بحث نظری حوزه دین است. در بحث حکومت آن چیزی که دولت متعهد است، اجرای قانون است. اصل قانون هم این است که باید عام و شامل باشد. روشن و شفاف باشد به نحوی که توسط مجریان مختلف یکسان اجرا شود. اساساً قابلیت اجرا داشته باشد. متعلق به حوزه عمومی باشد و به مسائل شخصی افراد وارد نشود، ضد تبعیض باشد و ویژگی‌هایی از این دست. قانون باید بازتاب‌دهنده وجدان عمومی جامعه باشد و نه اینکه دقیقاً در برابر مردم قرار گیرد. قانونی که اساساً شهروندان را به چند دسته خودی و غیر خودی تقسیم می‌کند و می‌گوید فلان شهروند، عامل به احکام است، بنابراین حق رشد دارد و به شهروند دیگری می‌گوید، تو عامل به احکام نیستی، بنابراین حق رشد نداری و نمی‌توانی مسوولیت اجتماعی را بپذیری، ایراد اساسی دارد. اینکه گفته شود حتی اگر بخواهی عضو فلان کانون یا انجمن صنفی بشوی، ما بررسی می‌کنیم، اگر وفادار به قرائت رسمی به صرف اطلاعاتی که مامور گزینش یا استعلام از چند مرجع می‌رسد نباشی، نمی‌توانی حتی عضو هیات‌مدیره صنف خودت هم باشی، اشتباه است. این گزاره در قانون اساسی وجود ندارد. قانون می‌گوید، هرکسی که شهروند است از حقوق اجتماعی برخوردار است و هیچ‌کسی نمی‌تواند حق اجتماعی فرد را از او سلب کند. مواردی که تحت عنوان گزینش، حراست، تایید صلاحیت در انجمن‌های

صنفي، احزاب و... صورت مي‌گيرد، به گمان من كلا خلاف قانون اساسي است. يكي از مشكلاتي كه در جامعه وجود دارد و به سبك زندگي باز مي‌گردد به همين مساله باز مي‌گردد. اگر كسي سبك زندگي‌اي داشته باشد كه با سبك مورد نظر حاكميت متفاوت باشد، حق رشد در بخش‌هاي گوناگون صنفي، سياسي، حزبي و... را ندارد. اين يك تبعيض آشكار است. نتيجه اين روند هم به مهاجرت و اعتراض و... ختم مي‌شود. در قانون اساسي مي‌گويم هيچ كس را نمي‌توان از حقوق اجتماعي‌اش محروم كرد، مگر به حكم دادگاه. اما امروز يك نفر گزارش مي‌دهد كه فلاني واجد صلاحيت نيست، بعد اين فرد صلاحيتش براي شوراي شهر، مجلس، اصناف و... سلب مي‌شود.

**اما شما با هوشياري از پاسخ در خصوص آقاي هاشميرفسنجاني شانه خالي كرديد.**

بختي كه آقاي هاشميرفسنجاني مطرح مي‌كند، بحث نظري مرتبط با حوزه است. آيا حوزه مي‌تواند سازشي بين شرايط زندگي مدرن امروز (حاکمیت قانون) با استنباط احكام شرعي ايجاد كند؟ از منظر نظري ايرادي به اين بحث نيست. ليكن، اگر ورود به اين موضوع از منظر نظريه‌پردازي از سوي حاکمیت باشد و بخواهد اين هماني بين حكومت احكام شرع و حكومت قانون ايجاد كند، واجد اشكال است. مشكل بحث مرحوم آقاي هاشمي اين است كه ايشان بين بحث نظري و اعمال حاکمیت خلط بحث مي‌كند. حكومت، فقط متعهد به اجراي قانون است. اين ايراد به بحث آقاي هاشميرفسنجاني وارد است. من اگر قرار باشد آقاي هاشمي را نقد كنم اينگونه مساله را تشریح مي‌كنم كه در قلمروي امور حكومتي جاي مباحث نظري نيست. چون اگر حكومت وارد بحث‌هاي نظري شود، تلاش مي‌كند تا اقدامات فراقانوني خود را موجه سازد و اين خيلي خطرناك است.

**ابهامي اينجا ايجاد مي‌شود كه آيا بازنگري قانون اساسي در دهه 60 و اضافه شدن برخي گزاره‌هاي تازه (مثل واژه مطلقه) به قانون اساسي زمينه گسترده شدن رفتارهاي فراقانوني را ايجاد كرده است؟**

اين هم بحث مهمي است؛ اگر بگويم مطلقه به معنای اين است كه رهبري مجاز است خارج از قانون اساسي رفتار كند، باز هم قانون اساسي بلاموضوع مي‌شود. از آن مهم‌تر اصل 110 هم بلاموضوع مي‌شود. چون اصل 110 حيطه وظيفه را كاملا تعريف كرده است. اگر مفهوم مطلقه به اين معنا باشد كه اين اقتدار و قدرت خارج از قانون اساسي و خارج از اصل 110 است، قانون اساسي بلاموضوع است. اين نكته مهمي است كه آقاياني كه به برخي تفاسير خاص دامن مي‌زنند به اين نكته توجه نمي‌كنند كه اينجا قانون اساسي بلاموضوع مي‌شود.

رهبري هم هرگز تلاشي نكرده‌اند تا فراتر از قانون، رفتار يا

تصمیم داشته باشند.

خود ایشان هم اغلب وقتی برخی سیاستها را مطرح میکنند، میگویند بروید برای این قانون بگذارید، در حالی که میتوانند بگویند این عین قانون است. بحث این است که آیا ما قانون اساسی را يك «پیکره واحد» میدانیم یا آن را مجموعه‌ای از الفاظ میدانیم. کسانی که میخواهند بحث لفظی داشته باشند میگویند در اصل 5 عنوان مطلقه وجود دارد، بنابراین اختیارات رهبری مطلقه است. اما بحث این است که این اصل 5 در کنار اصل 110 و در کنار کلیت قانون اساسی معنا پیدا میکند و اینکه حکومت باید بر مبنای قانون اساسی باشد. اگر شما بر اساس يك اصل، کل قانون اساسی را فاقد موضوعیت کنید، دیگر چه نیازی به قانون اساسی وجود دارد.

با این مباحث شما ریشه رخدادهاي اخير را برآمده از این تنازعات میان اجرای «قانون» یا اجرای «احکام شرع» میدانید. مانند ریشه‌های که ساقه‌ها و شاخه‌هایش، امروز رخدادهاي اعتراضی اخير را شکل داده است. درست متوجه شدم؟

این تنازع باعث شده که تحولات ساختاری و نهادی جامعه دیده نشوند. اگر قانون را ریشه بدانید، باید بگویید قانون چیست؟ قانون بازتاب‌دهنده خواسته‌های جامعه است. قانون خود را با تحولات ساختاری و نهادی جامعه تطبیق میدهد. چرا اصلاً از واژه قانون استفاده میشود؟ چون قانون به صورت طبیعی تکرار شونده است. مانند قانون جاذبه زمین که هر زمان شما سیب را بالا بیندازید، همواره پایین می‌آید. این میشود قانون جاذبه زمین و تکرار میشود. وقتی شما می‌آیید موضوعی را خلاف خواسته اکثریت به نام قانون تنظیم میکنید به گونه‌ای که بخش قابل توجهی از شهروندان اعتقادی به اجرای آن ندارند، این قانون نیست؛ این «حاکمیت از طریق قانون» است.

به نظرم باید وارد قلمروی چه باید کردها بشویم. زمانی که شما قصد داشتید بنیان استدلال‌تان در خصوص تعارضات شرع و قانون را پیریزی کنید از مثال حجاب به عنوان يك امر شرعی استفاده کردید، در حالی که بسیاری از تحلیلگران معتقدند که بحث حجاب موضوعی شرعی نیست و به امری کاملاً سیاسی بدل شده. چرا حجاب و گشت ارشاد را يك امر شرعی میدانید؟

از نظر من بحث گشت ارشاد و حاشیه‌های آن فراتر از مساله حجاب است. موضوع بحث امر به معروف و نهی از منکر و اجرای مستقیم احکام شرع توسط حکومت است.

اما حجاب به نماد امر به معروف و نهی از منکر تبدیل شده است. بله شکل ظاهری آن و نماد بیرونی آن حجاب است. اما آنچه مبنای اصلی پرسش من است، امر به معروف و نهی از منکر و اجرای مستقیم

احکام شرعی توسط حکومت است. اینکه این حجاب در زمان پیامبر مطرح بوده یا نه و مسائلی از این دست مباحثی جدلی است که قصد ورود به آن را ندارم. پس مبنای ورود به بحث حکم امر به معروف است. بحث این است که آیا امر به معروف و نهی از منکر مربوط به حکومت یا مربوط به مومنان است؟ آیا حکومت باید امر به معروف کند یا مومنان؟ برخی می‌گویند که این به شرایطی و وظیفه شرعی مومنان است. شرایط متعددی هم در فرآیند امر به معروف گفته شده که در صورت عدم تحقق آنها فرد مجاز به امر به معروف نیست. اینکه امر به معروف و نهی از منکر نباید منجر به انشقاق و اختلاف بین مسلمانان شود، احتمال اثر داشته باشد، منجر به تعارض نشود، ایجاد وحدت کند، اختلاف ایجاد نکند و... حال اگر این وظیفه را در سطح مومنان بگیریم، کسی بر دیگری ولایت ندارد که بخواهد اعمال زور کند. ولی اگر در سطح حکومت در نظر بگیریم، من نمی‌دانم که آیا اساساً حکومت اسلامی در این ارتباط وظیفه‌ای شرعی بر عهده دارد یا خیر؟ این را حوزه دینی باید بگوید. ولی حتی اگر پاسخ هم مثبت باشد، باز برمی‌گردیم به پرسشی که در ابتدا طرح کردم که جمهوری اسلامی اساساً متعهد به اجرای قانون است و نه اجرای احکام شرع.

در نهایت با همه این تعارضات و تناقضات پیشنهاد شما برای عبور از چالش پیش رو چیست؟ اگر راهکار معقول اندیشیده نشود باید منتظر چه رخدادهایی باشیم؟

اصل بحث من است که ایران در برابر يك دو راهی قرار گرفته است. یا باید کشور به سمت يك صلح اجتماعی فراگیر حرکت کند یا اینکه به سمت يك آشوب مطلق گام بردارد. صلح اجتماعی این است که همه شهروندان حقوق یکسانی داشته باشند و این حقوق به رسمیت شناخته شود و فرد یا جریانی نتواند این حقوق را به تشخیص خود زایل کند. اینکه گفته شود شهروندی که عامل به احکام نیست، حقوق شهروندی‌اش زایل می‌شود، مطابق قانون اساسی قابل قبول نیست. بنابراین اگر بخواهیم به دنبال صلح اجتماعی برویم، نخستین بحث بازگشت به حاکمیت قانون است و تعهد به اجرای احکام شرع را به اختیار شخصی مومنان بگذاریم. بعد از این تغییر رویکرد استراتژیک، باید تمام نهادهای فراقانونی که متأسفانه به تدریج زیاد هم شده‌اند، نظم جامعه را برهم ریخته و حاکمیت قانون را زیر علامت سوال برده‌اند کنار گذاشته شوند. از سوی دیگر، تمام اقدامات فراقانونی تحت عنوان اجرای احکام شرع باید کنار گذاشته شوند. در این صورت جامعه به يك وضعیت متعادل باز می‌گردد که در آن بر مبنای حقوق قانون تصمیم‌گیری می‌شود. راهی که من پیشنهاد می‌کنم پیشگامی مرجعیت و حوزه دینی برای ورود به بحث و اظهار نظر در این باره بر اساس وفای



به عهد است. این ورود می‌تواند سرآغاز اصلاحات ساختاری و نهادی نظام حکمروایی در جمهوری اسلامی شود و یک گام بلند به سمت تحقق صلح اجتماعی است. مساله بعدی هم حکومت است، اگر حکومت به قانون باز گردد و تمام نهادهای فراقانونی و تبعیض‌های غیرقانونی را لغو کند، با گامی به سوی عدالت در میان شهروندان نزدیک خواهیم شد و امید به شکل‌گیری صلح اجتماعی در جامعه بازخواهد گشت.

در شرایطی که ساختار یک دست توسط برخی جریان‌ات اصولگرا شکل گرفته و از سوی دیگر مجلس یازدهم نیز، مثلاً حق قانون‌گذاری خود در حوزه ارتباطات را به شورای عالی فضای مجازی و در بحث حجاب به شورای عالی انقلاب فرهنگی، محول کرده آیا می‌توان نسبت به ایجاد این چشم‌انداز مصلحانه امیدوار بود؟

مگر مجلس می‌تواند وظیفه قانونی خود را به نهاد دیگری واگذار کند؟ مثل این است که وزارت نفت وظایف خود را برای فروش نفت به وزارت جهاد کشاورزی واگذار کند. مگر می‌شود؟ اینکه می‌گویم باید به قانون اساسی بازگردیم به همین دلیل است. امروز در کشور اتفاقاتی رخ می‌دهد که محیرالعقول است و هیچ مبنای قانونی ندارد. در قانون، اصل شفافیت است و گفته شده همه مذاکرات برای تصویب قانون باید شفاف باشد و مردم از آن باخبر باشند. وقتی تصویب قانون از صحن علنی به برخی نهادهای خاص برده می‌شود، مفهوم آن این است که قانون زیر پا گذاشته شده است. اساساً مجلس حق تفویض اختیارات خود را ندارد. اینکه پرسیدید آیا زمینه پذیرش آن وجود دارد یا نه؟ فکر می‌کنم، بله. تنها قرارداد اجتماعی معتبر در جامعه ایران قانون اساسی است. تعهد واقعی و نه تاکتیکی یا لفظی به قانون اساسی هنوز هم راهگشا است. البته هرچه دیر شود سخت‌تر می‌شود. معتقدم الان در حوزه سیاست برای اینکه حرف‌ها پراکنده نشود، ایده‌ای را مطرح کنیم که صلح‌آمیز باشد و دچار شکاف نشویم. راهکار، تمرکز بر قانون به جای تعهد سلیقه‌ای به احکام شرع است. از اجرای قانون اساسی مگر صلح‌آمیزتر داریم. بازگشت به قانون مهم‌ترین راه‌حل برای عبور از چالش‌های پیش‌روست. تمام امید من این است که با پیشگامی مراجع و حوزه دینی در این ارتباط، کشور به یک صلح اجتماعی برسد. با توجه به شرایطی که در سطح بین‌المللی وجود دارد و قدرت‌های مسلط جهان؛ چه غربی و چه شرقی با فشارهای فراوان از مشکلات داخلی ما سوءاستفاده می‌کنند باید در داخل معقول رفتار شود. اتکا به شرق هم در این حیص و بیص خود معمای است. خبر آمده که تلویزیون چین رفته با رضا پهلوی مصاحبه کرده است، این خبر مهم و عجیبی است. در حالی که جمهوری اسلامی دایم مجیز شرقیان را می‌گوید، دولت چین با این حرکت خود چه چیزی را می‌خواهد بگوید. همه اینها هوشیاری ما و عدم

اتکا به بیگانگان را طلب می‌کند. افرادی که وطن خواه هستند، به دنبال این هستند که سریع‌تر کشور روی آرامش ببیند و به یک صلح اجتماعی برسیم، چرا که در غیر این صورت دیگران از فرصت‌های به دست آمده سوءاستفاده می‌کنند. صلح اجتماعی هم نه با زور و نه من بمیرم، تو بمیری ایجاد می‌شود. نیاز به یک منبع و منشأ عینی و واقعی دارد. به گمان من این صلح تنها و تنها از طریق بازگشت به قانون و احتراز حکومت از تعهد به اجرای احکام شرع که بسیار قابل تفسیر است شکل می‌گیرد.

---

رهبری هم فراتر از قانون عمل نمی‌کنند، اغلب وقتی برخی سیاست‌ها را مطرح می‌کنند می‌گویند بروید برای این قانون بگذارید، در حالی که می‌توانند بگویند این عین قانون است  
ایران در برابر یک دو راهی قرار گرفته است. یا باید کشور به سمت یک صلح اجتماعی فراگیر حرکت کند یا اینکه به سمت یک آشوب مطلق گام بردارد  
اگر بخواهیم به دنبال صلح اجتماعی برویم، نخستین بحث بازگشت به حاکمیت قانون است و تعهد به اجرای احکام شرع را به اختیار شخصی مومنان بگذاریم  
جمهوری اسلامی متعهد به اجرای قانون است نه اجرای احکام شرع

---

رخدادهای اعتراضی اخیر دو مخاطب بسیار مستقیم دارد؛ یکی «حکومت» است که معترضان نسبت به کیفیت حکمرانی آن اعتراض دارند و باید حکومت پاسخگو باشد. مخاطب بعدی مرجعیت و حوزه دینی است، خبر آمده که تلویزیون چین رفته با رضا پهلوی مصاحبه کرده است، این خبر مهم و عجیبی است. در حالی که جمهوری اسلامی دایم مجیز شرقیان را می‌گوید، دولت چین با این حرکت خود چه چیزی را می‌خواهد بگوید. همه اینها هوشیاری ما و عدم اتکا به بیگانگان را طلب می‌کند

وقتی تصویب قانون از صحن علنی به برخی نهادهای خاص برده می‌شود، مفهوم آن این است که قانون زیر پا گذاشته شده است. اساساً مجلس حق تفویض اختیارات خود را ندارد

منبع: روزنامه اعتماد 15 آبان 1401 خورشیدی